



(۶) «وَعَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ عَنْ دَاوُدَ بْنِ فَرْقَدٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: أَتَى رَجُلٌ رَسُولَ اللَّهِ ص فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنِّي خَرَجْتُ وَامْرَأَتِي حَائِضٌ فَرَجَعْتُ وَهِيَ حُبْلَى فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ص مَنْ تَتَّبَعْتُمْ قَالَ أَتَيْتُهُمْ رَجُلَيْنِ فَجَاءَ بِهِمَا فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص إِنَّ يَكُ ابْنُ هَذَا فَسَيَخْرُجُ قَطَطًا كَذَا وَكَذَا فَخَرَجَ كَمَا قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص فَجَعَلَ مَعْقَلَتَهُ عَلَى قَوْمِ أُمِّهِ وَمِيرَاثِهِ لَهُمْ وَ لَوْ أَنَّ إِنْسَانًا قَالَ لَهُ يَا ابْنَ الزَّانِيَةِ لَجُلِدَ الْحَدَّ.»^۱

توضیح:

حُبْلَى: حامله / فَسَيَخْرُجُ قَطَطًا كَذَا وَكَذَا: [ظاهراً یکی از آن دو نفر، مویش مجعد بوده] اگر بچه این فرد باشد موی او مجعد (قطط) خواهد بود.

مَعْقَلَتَهُ: دیه جنایت خطایی (دیه عاقله) (یعنی عاقله اش را قوم مادرش قرار داده که اگر این بچه جنایت کرد قوم پدرش نباید دیه بدهند بلکه قوم مادرش بدهند)

و لو قال...: اگر هم کسی به بچه بگوید «ابن زانیه»، حد می خورد.

ما می گوئیم: فراز آخر روایت با توجه به روایت دیگری قابل فهم است:

«مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَمْرِو بْنِ عُثْمَانَ الْخُرَّازِيِّ عَنِ الْفَضْلِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ الْهَاشِمِيِّ عَنْ أَبِيهِ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ وَ أَبَا الْحَسَنِ ع عَنْ امْرَأَةٍ زَنَتْ فَاتَتْ بِوَلَدٍ وَ أَقْرَتُ عِنْدَ إِمَامِ الْمُسْلِمِينَ بِأَنَّهَا زَنَتْ وَ أَنَّ وَلَدَهَا ذَلِكَ مِنَ الزَّانِيَةِ عَلَيْهِمُ الْحَدُّ وَ أَنَّ ذَلِكَ الْوَلَدَ نَشَأَ حَتَّى صَارَ رَجُلًا فَافْتَرَى عَلَيْهِ رَجُلٌ هَلْ يُجْلَدُ مِنْ افْتَرَى عَلَيْهِ فَقَالَ يُجْلَدُ وَ لَا يُجْلَدُ فَقُلْتُ كَيْفَ يُجْلَدُ وَ لَا يُجْلَدُ فَقَالَ مَنْ قَالَ لَهُ يَا وَلَدَ الزَّانِيَةِ لَمْ يُجْلَدُ وَ يُعْزَرُ وَ هُوَ دُونَ الْحَدِّ وَ مَنْ قَالَ لَهُ يَا ابْنَ الزَّانِيَةِ جُلِدَ الْحَدَّ كَمَا قُلْتُ لَهُ كَيْفَ جُلِدَ هَكَذَا فَقَالَ إِنَّهُ إِذَا قَالَ لَهُ يَا وَلَدَ الزَّانِيَةِ كَانَ قَدْ صَدَقَ فِيهِ وَ عَزَّرَ عَلَيَّ تَعْيِيرَهُ أُمُّهُ ثَانِيَةً وَ قَدْ أَقِيمَ عَلَيْهَا الْحَدَّ فَإِنْ قَالَ لَهُ يَا ابْنَ الزَّانِيَةِ جُلِدَ الْحَدَّ تَامًّا لِفَرِيَّتِهِ عَلَيْهَا بَعْدَ إِظْهَارِهَا التَّوْبَةَ وَ إِقَامَةَ الْإِمَامِ عَلَيْهَا الْحَدَّ.»^۲

ما می گوئیم:

(۱) دلالت روایت داوود بن فرقد بر جواز قیافه به این صورت است که بگوئیم:

۱. وسائل الشیعة؛ ج ۲۱، ص ۴۹۷.

۲. وسائل الشیعة؛ ج ۲۸، ص ۱۸۸. [این روایت می تواند از ادله عدم حقیقت مشتق در «من انقضی عن المبدء» باشد. چراکه حضرت اطلاق

«زانیه» را بر کسیکه قبلاً متصف بوده و بعد به سبب توبه از آن امر مبری شده است، منع می کنند، فتأمل]



چون سیاه پوستان دو ویژگی اصلی دارند یکی آنکه موی مجعد دارند و دیگری اینکه بینی ایشان پهن است (و امروزه هم این پذیرفته شده است) و هر کسی که از پدر یا مادر یا پدربزرگش سیاه پوست باشد این ویژگی را دارد، و چون پیامبر در قضاوت بر اساس روش عقلایی و نه به استناد علم غیب قضاوت می کرده اند، لذا پیامبر در حقیقت با استناد به اصول قیافه، فرزند را حمل بر صاحب نطفه کرده اند.

ان قلت: این روایت معارض با قاعده فراش است

قلت: در اینجا چون بعد از حیض، صاحب فراش واقعه ای نداشته است، قاعده فراش جاری نمی شود. ان قلت: در این فرض، با توجه به قرائن (موی مجعد)، یقین به پدر بودن یکی از دو متهم حاصل شده است و این قیافه نیست چراکه قیافه در فرض ظن است که جاری می شود.

قلت: با توجه به روایتی که از عبدالله بن سنان خواهیم خواند، معلوم می شود که احتمال اینکه صاحب نطفه کسی غیر از سیاه پوست باشد، هم وجود داشته است، پس در فرض ظن، به قیافه رجوع شده است.

(۲) درباره این روایت گفته شده است که:

اولاً: روایت مرسله است.

ثانیاً: مربوط به جایی است که شاهد ظاهری موجب یقین یا اطمینان شود.

ثالثاً: این روایت با ادله دیگر معارض است. ادله ای که می گویند درباره ثبوت نسبت پدر و فرزندی باید به سراغ امارات شرعیه رفت. و همچنین روایاتی که می گوید اگر هم شباهت با پدر موجود نیست، به یکی از اجداد ممکن است شباهت موجود باشد:

«مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ نُوحِ بْنِ شُعَيْبٍ رَفَعَهُ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ: أَتَى رَجُلٌ مِنَ الْأَنْصَارِ رَسُولَ اللَّهِ ص فَقَالَ هَذِهِ ابْنَةُ عَمِّي وَ امْرَأَتِي لَا أَعْلَمُ إِلَّا خَيْرًا وَ قَدْ أَتَتْنِي بِوَلَدٍ شَدِيدِ السَّوَادِ مُنْتَشِرِ الْمَنْخَرَيْنِ جَعَدٍ قَطَطٍ أَفْطَسِ الْأَنْفِ لَأَ أَعْرِفُ شِبْهَهُ فِي أَخْوَالِي وَ لَأَ فِي أَجْدَادِي فَقَالَ لِمَ امْرَأَتِهِ مَا تَقُولِينَ قَالَتْ لَأَ وَ الَّذِي بَعَثَكَ بِالْحَقِّ نَبِيًّا مَا أَقْعَدْتُ مَقْعَدَهُ مِنِّي مُنْذُ مَلَكَتْنِي أَحَدًا غَيْرَهُ قَالَ فَانْكَسَ رَسُولُ اللَّهِ ص رَأْسَهُ مَلِيًّا ثُمَّ رَفَعَ بَصَرَهُ إِلَيَّ

۱. البحوث الهامه، ج ۷، ص ۱۱۷.



السَّمَاءِ ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَى الرَّجُلِ فَقَالَ يَا هَذَا إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا بَيْنَهُ وَبَيْنَ آدَمَ تِسْعَةٌ وَ تِسْعُونَ عَرَفًا كُلُّهَا
تَضْرِبُ فِي النَّسَبِ فَإِذَا وَقَعَتِ النَّطْفَةُ فِي الرَّحِمِ اضْطَرَبَتْ تِلْكَ الْعُرُوقُ تَسْأَلُ اللَّهُ الشَّبَهَ لَهَا فَهَذَا مِنْ
تِلْكَ الْعُرُوقِ الَّتِي لَمْ تُدْرِكْهَا أَجْدَادُكَ وَ لَأَ أَجْدَادُ أَجْدَادِكَ خُذِي إِلَيْكَ ابْنَكَ فَقَالَتْ الْمَرْأَةُ فَرَجَّتَ
عَنِّي يَا رَسُولَ اللَّهِ.^۱

توضیح:

۱. [مشابه این روایت را جعفریات با اندکی تفاوت از امیرالمومنین نقل کرده است: در آن روایت سائل
خودش و همسرش (که دختر عموی او بوده است) را تا ده پشت می شمارد و می گوید هیچکدام
سیاه پوست نبوده اند.]^۲

۲. مَنْخَر (یا مَنْخَر، مَنْخَر و مَنْخَر): سوارخ بینی

مُنْتَشِرِ الْمَنْخَرَيْنِ: صاحب سوارخ بینی گشاد

جعد ققط: صاحب موی مجعد

افطس: پهن بینی

ما اقعدت: خدمت نکردم (از وقتی این شوهر مالک من شد) در جای او نزد من کسی را خدمت
نکردم

نكس رأسه ملبياً: سر را مدت طولانی پایین انداخت.

آنه لیس...: در نسب هر کس تا حضرت آدم، ۹۹ رگ وجود دارد که همه آنها در نسبت تأثیر می
گذارد. وقتی نطفه ای در رحم واقع شد، همه این رگ ها از خدا می خواهند که بچه شبیه آنها شود و
این فرزند سیاه پوست ناشی از یکی از آن رگ هایی است که در پدران تو و پدران پدران تو به
فعلیت نرسیده بود.

۳. در روایت دیگری هم اشاره شده است که هم رنگ نبودن پدر و مادر با فرزند، ملاک نیست:

«وَعَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عَنِ زَكَرِيَّا الْمُؤْمِنِ عَنِ ابْنِ مُسْكَانَ
عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: إِنَّ رَجُلًا أَتَى بِامْرَأَتِهِ إِلَى عُمَرَ فَقَالَ إِنَّ امْرَأَتِي هَذِهِ سَوْدَاءُ

۱. وسائل الشیعة؛ ج ۲۱، ص ۵۰۳.

۲. جامع احادیث شیعه، ج ۲۶، ص ۴۲۶ به نقل از البحوث الهامه، ج ۷، ص ۱۱۷.



وَ أَنَا أَسْوَدٌ وَ إِنَّهَا وَ لَدَتْ غُلَامًا أَبْيَضَ فَقَالَ لِمَنْ بِحَضْرَتِهِ مَا تَرَوْنَ قَالُوا نَرَى أَنْ تَرْجُمَهَا فَإِنَّهَا سَوْدَاءٌ وَ زَوْجُهَا أَسْوَدٌ وَ وَلَدَهَا أَبْيَضٌ قَالَ فَجَاءَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع وَ قَدْ وَجَّهَ بِهَا لِتَرْجَمَ فَقَالَ مَا حَالُكُمَا فَحَدَّثَاهُ فَقَالَ لِلْأَسْوَدِ أَ تَنْتَهَمُ أُمَّرَأَتَكَ فَقَالَ لَا فَقَالَ فَأَتَيْتَهَا وَ هِيَ طَامِثٌ قَالَ قَدْ قَالَتْ لِي فِي لَيْلَةٍ مِنَ اللَّيَالِي أَنَا طَامِثٌ فَظَنَنْتُ أَنَّهَا تَتَّقِي الْبَرْدَ فَوَقَعْتُ عَلَيْهَا فَقَالَ لِلْمَرْأَةِ هَلْ أَتَاكِ وَ أَنْتِ طَامِثٌ قَالَتْ نَعَمْ سَلَّهُ قَدْ حَرَجْتُ عَلَيْهِ وَ آيَّتُ قَالَ فَانْطَلَقَا فَإِنَّهُ ابْنُكُمَا وَ إِنَّمَا غَلَبَ الدَّمُ النُّطْفَةَ فَأَبْيَضَ وَ لَوْ قَدْ تَحَرَّكَ أَسْوَدٌ فَلَمَّا أَيْفَعَ أَسْوَدٌ»^۱

[توضیح: سلّه...: پیرس از مرد من. من سخت گرفتم بر او و ابا می کردم.]

(۳) اولاً: درباره سند روایت ممکن است بتوان به سبب اینکه راوی از «بعض اصحاب»، «احمد بن محمد»

است، حکم به پذیرش سند کرد و کتاب داوود بن فرقد هم مورد قبول و معروف بوده است.^۲

ثانیاً: تفاوت روایت داوود بن مرقد با روایت های بعد در آن است که روایت های بعد در صورتی است

که یقین به اینکه بچه متعلق به شوهر نیست، نداریم و امکان جریان قاعده فراش هست ولی در روایت

اول، قطعاً شوهر پدر بچه نیست لذا می توان تعارض را چنین حل کرد که:

روایت اول (داوود بن فرقد) قیافه را در جایی که بین دو نفر - غیر صاحب الفراش - شک باشد، جاری

کرده است در حالیکه در روایت های دیگر چون یک طرف شوهر بوده است، به هر نوع صاحب

الفراش را صاحب فرزند دانسته است

ان قلت: استدلال روایت عبدالله بن سنان آن است که «ممکن است فرزندی سیاه باشد و پدرش سفید

باشد چراکه در رگ پدر، شباهت با سیاه پوست هست»

حال: همین استدلال در روایت داوود قابل جریان است یعنی وقتی فرزند، سیاه پوست است نمی توان او

را به متهم سیاه پوست، منتسب کرد، چراکه شاید این فرزند از «رگ پدر سفید پوست» باشد.

قلت: در روایت عبدالله بن سنان (و روایت امیرالمومنین)، حضرت در مقام «القاء یک احتمال» است و لو

اینکه احتمال ضعیف باشد، تا زندگی از هم نپاشد.

۱. وسائل الشیعة؛ ج ۲۱، ص ۵۰۴.

۲. رجال نجاشی، ص ۱۵۸.



به عبارت دیگر حکم ناشی از قاعده فراش است و این استدلال برای دلگرمی مراجعه کنندگان است. در حالیکه روایت داوود، بر اساس «احتمال عقلایی» است و توجهی به احتمال ضعیف ندارد (در حالیکه فرض فراش هم وجود ندارد)

پس روایت فی الجمله «قیافه» را می پذیرد.

ثالثاً: به همین بیان که گذشت، معارضه ای بین این روایت با امارات وجود ندارد.

رابعاً: چنانکه خواهیم خواند در روایت «امام رضا و امام جواد»، حضرت رضا کسانی که می گویند «پیامبر به قیافه قضاوت کرد»، را تقریر کرده اند که شاید اشاره به همین داستان داشته باشد. (چراکه

در داستان زید بن حارثه و اسامه بن زید، پیامبر قضاوت نکرده اند)

(۴) اما مسئله آن است که روایت، کار قیافه را مورد اشاره قرار نداده است بلکه به یک «امر مورد اطمینان عقلا» (سیاه پوست بودن فرزند) استشهاد کرده است پس اگر جریان قاعده فراش ممکن نباشد به یک شاهد اطمینان آور عقلایی استناد می شود. توجه شود که رجوع به قیافه در امور مخفی است که باید با دقت فهم شود و تنها برخی از مردمان می توانند آن را بفهمند، در حالیکه این روایت در مورد امور روشن و قابل فهم برای همگان است.